

## فروغی بسطامی کیست؟

شاعری که در غزل سرایی استاد بود

ریحانه میرحسینی  
کارشناس ارشد ادبیات

آقای میرزاعباس فروغی فرزند آقاموسی بسطامی که در سال ۱۲۱۳ هجری در عتبات به دنیا آمد، فروغی بسطامی شاعر مشهور ما است که متأسفانه در سن ۱۶ سالگی شانس از او رویگردان شده و پدرش را از دست می‌دهد و مجبوراً همراه مادرش به ایران می‌آید و در ساری در خانه عمومی خود اقامت می‌کند و توسط همین عمومی‌ش بود که به فتحعلی شاه معرفی می‌شود و غزل‌هایی که می‌سراید به مذاق شاه کشور خوش می‌آید. میرزاعباس اوایل بیسواد بود ولی کم‌نیارد و با تلاش و کوشش خواندن و نوشتن می‌آموزد ولی فکر نکنید که همین‌جا تمام می‌شود نه، او در نتیجه این تلاش‌ها و آشنایی با سعدی و حافظ به شعر و شاعری



می‌پردازد و خودش را مسکین تخلص می‌کند. او چون بعد از مدتی خدمت شجاع السلطنه رسید به نام فروغ الدوله یکی از فرزندان او فروغی تخلص کرد و سرانجام به دیار خودش برگشت و در احوال و آثار عرفایی مثل بایزید و حلاج غرق گشته و گوشه‌نشین شد و حتی به قدری محبوبیت کسب کرده بود که ناصرالدین شاه هم عاشق او گشت و هر وقت غزلی می‌گفت برای فروغی می‌خواند ولی روزگار عمر خوشی‌هایش را کم کرد، بیمار شد و در سن شصت سالگی درگذشت. میرزاعباس کم کار بود و تنها از او یک دیوان که نزدیک به ۳۵۰ بیت دارد به چاپ رسیده است و چه حیف که از قلم شیوا و روان او کمتر بهره می‌بریم. سبک شعر فروغی زیبا و مختص خود او است البته خیال نکنید که نوآوری و ابتکاری در شعر فارسی وارد کرده، نه، بلکه آن سوز و گدازی که در شعرهایش می‌آورد باعث شده در شاعری مقام و شهرتی کسب کند. فروغی بسطامی بسیار زیبا شعر می‌گفت و یکی از بهترین غزل‌سرایان دوره اخیر است. یک نمونه از شعر معروف او که سراسر احساس در آن موج می‌زند را در همین‌جا می‌خوانید که پیشنهاد می‌شود کامل آن را اصلاً و ابداً از دست ندهید.

کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم تورا  
کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم تورا  
غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور  
پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تورا



فروغی به قدری محبوبیت کسب کرده بود که ناصرالدین شاه هم عاشق او گشت و هر وقت غزلی می‌گفت برای فروغی می‌خواند ولی روزگار عمر خوشی‌هایش را کم کرد، بیمار شد و در سن شصت سالگی درگذشت



در یکی دودهم گذشته و در خاطرات جنگ، صدای زنان به‌عنوان بخشی از تاریخ و حافظه غیرنظامی جنگ، مجال بیشتری برای ثبت یافته است. قسمتی از آن مربوط به زنانی است که در جنگ حضور داشته‌اند، آنها که در جنگ به‌عنوان خبرنگار، عکاس، پرستار، نیروهای خدماتی پشت جبهه و... بوده‌اند. قسمت دیگر زنانی هستند که با واسطه به جنگ مربوط هستند و خاطرات‌شان به‌عنوان همسر و مادر شهدا یا فرماندهان ثبت شده است. در هر دو این روایت‌ها، نقطه مشترکی وجود دارد؛ اینکه اغلب روایت‌شان با اشاره به جزئیات و جلوه‌های انسانی جنگ، متفاوت از

عنوان «ساختمان کیانپارس» دهنم ناخودآگاه به آن محله اهواز کشیده شد. کتاب «ساختمان کیانپارس» روایت افرادی مختلف است، روایتی که می‌تواند سندی برای تاریخ اجتماعی و فرهنگی در دوره‌ای خاص باشد. روایت همسران فرماندهان جنگ و زندگی در دوران جنگ و شهری جنگی، زنانی که عشق را بر هر چیزی ترجیح داده و زیست مجاهدانه در کنار همسر وزیر بمب را به زندگی راحت و بی‌دغدغه ترجیح

## داستان یک محله با کلاس

کیانپارس برای ما جنوبی‌های همنشین نفت و گاز، یعنی انتهای کلاس؛ محله‌ای پر از خانه‌های ویلایی با همان گل‌های کاغذی صورتی و ساکبینی که اغلبیانش کارمند شرکت نفت بودند، آن هم کارمندی‌های گرید بالای شرکت نفت. برای من و بسیاری دیگر از همسایگان اهواز که آن شهر را کم و بیش می‌شناسیم، محله کیانپارس یک محله اعیان‌نشین در اهواز است. شاید به همین دلیل بود که با دیدن

عنوان «ساختمان کیانپارس» دهنم ناخودآگاه به آن محله اهواز کشیده شد. کتاب «ساختمان کیانپارس» روایت افرادی مختلف است، روایتی که می‌تواند سندی برای تاریخ اجتماعی و فرهنگی در دوره‌ای خاص باشد. روایت همسران فرماندهان جنگ و زندگی در دوران جنگ و شهری جنگی، زنانی که عشق را بر هر چیزی ترجیح داده و زیست مجاهدانه در کنار همسر وزیر بمب را به زندگی راحت و بی‌دغدغه ترجیح

عنوان «ساختمان کیانپارس» دهنم ناخودآگاه به آن محله اهواز کشیده شد. کتاب «ساختمان کیانپارس» روایت افرادی مختلف است، روایتی که می‌تواند سندی برای تاریخ اجتماعی و فرهنگی در دوره‌ای خاص باشد. روایت همسران فرماندهان جنگ و زندگی در دوران جنگ و شهری جنگی، زنانی که عشق را بر هر چیزی ترجیح داده و زیست مجاهدانه در کنار همسر وزیر بمب را به زندگی راحت و بی‌دغدغه ترجیح

عنوان «ساختمان کیانپارس» دهنم ناخودآگاه به آن محله اهواز کشیده شد. کتاب «ساختمان کیانپارس» روایت افرادی مختلف است، روایتی که می‌تواند سندی برای تاریخ اجتماعی و فرهنگی در دوره‌ای خاص باشد. روایت همسران فرماندهان جنگ و زندگی در دوران جنگ و شهری جنگی، زنانی که عشق را بر هر چیزی ترجیح داده و زیست مجاهدانه در کنار همسر وزیر بمب را به زندگی راحت و بی‌دغدغه ترجیح

سؤال کردم چه چیزهایی با خودم بیاورم؟ گفتند فقط وسایل شخصی. فرش و پتو و لحاف و این چیزها لازم نیست.»

## یک روایت زنانه در دل جنگی مردانه

این کتاب، روایت سال‌های ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۷ زبانی است که قسمتی از جوانی خود را در ساختمان کیانپارس زیسته‌اند. سال‌های زیادی از آن زمان گذشته و آنها در سال‌های پس از جنگ، نقش‌های زیادی را زیسته‌اند؛ همسر شهید، همسر جانباز، همسر آزاده، همسر فرمانده، همسر نماینده مجلس یا همسر یک کاسب گنم. آنها در همه این سال‌ها همواره همسر و مادر بوده‌اند و خاطراتش را در پستوی ذهن‌شان حفظ کرده بودند، اما زهرا حیدری، پس از این همه سال پای صحبت آنان نشسته و خاطراتشان را رو کرده است.

اوزنانی را روایت می‌کند که قسمت شیرینی از زندگی و وجودشان را در اهواز و ساختمان کیانپارس جا گذاشته و آرزو می‌کنند: «کاش آن روزها برگردد» زنانی که لحظات خوش آن روزها را حسرت‌آمیز با مخاطب قسمت می‌کنند و خواننده را با خود به آن روزهای تلخ و شیرین می‌کشاند: «در کیانپارس یکی از چیزهایی که ما زن‌ها را خیلی آزار می‌داد، این بود که وقت عملیات، هیچ خبری از همسرانمان نداشتیم..... با همه اینها، از خدا پنهان نیست که

روایت‌های رسمی جنگ است و این رو گاه شنیدنی‌تر است و البته به دلیل توصیف همین جزئیات زیست در دوران جنگ، خواننده‌ها را بیشتر به خود جذب می‌کنند. گاهی عنوان یک مطلب یا کتاب، برای آدمی تداعی کننده دورانی از زندگی اوست، برای من هم نام یک کتاب، یادآور خاطرات گذشته بود. کتابی با عنوان کیانپارس، به احتمال زیاد شمایی که این یادداشت را می‌خوانی، در ابتدا با دیدن عنوان کتاب، آن را یک اسم معمولی چون باقی کتاب‌ها بدانی؛ اما همین عنوان به ظاهر ساده برای ما جنوبی‌های نزدیک اهواز، پر از خاطره است، محله‌ای در غرب اهواز و به موازات کارون.

داده‌اند. همسران فرماندهان کرمانی که می‌توانستند در شهری امن و دور از حوادث جنگی روزگار بگذرانند، اما به اهواز آمدند، در ساختمانی در محله کیانپارس ساکن شده و صبورانه ماندند. «زمستان ۱۳۶۵ به کیانپارس رفتم. عملیات کر بلا ۵ شروع شده بود. چند ماه بود محمدرضا در منطقه بود و به کرمان نیامده بود. خبر دادم من هم می‌خواهم به اهواز بیایم و اجازه‌اش را ازش گرفتم؛ گرچه خیلی موافق نبود. از خانم‌هایی که به کیانپارس رفته بودند،

## سؤال کردم چه چیزهایی با خودم بیاورم؟ گفتند فقط وسایل شخصی.

فرش و پتو و لحاف و این چیزها لازم نیست.»

این کتاب، روایت سال‌های ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۷ زبانی است که قسمتی از جوانی خود را در ساختمان کیانپارس زیسته‌اند. سال‌های زیادی از آن زمان گذشته و آنها در سال‌های پس از جنگ، نقش‌های زیادی را زیسته‌اند؛ همسر شهید، همسر جانباز، همسر آزاده، همسر فرمانده، همسر نماینده مجلس یا همسر یک کاسب گنم. آنها در همه این سال‌ها همواره همسر و مادر بوده‌اند و خاطراتش را در پستوی ذهن‌شان حفظ کرده بودند، اما زهرا حیدری، پس از این همه سال پای صحبت آنان نشسته و خاطراتشان را رو کرده است.

اوزنانی را روایت می‌کند که قسمت شیرینی از زندگی و وجودشان را در اهواز و ساختمان کیانپارس جا گذاشته و آرزو می‌کنند: «کاش آن روزها برگردد» زنانی که لحظات خوش آن روزها را حسرت‌آمیز با مخاطب قسمت می‌کنند و خواننده را با خود به آن روزهای تلخ و شیرین می‌کشاند: «در کیانپارس یکی از چیزهایی که ما زن‌ها را خیلی آزار می‌داد، این بود که وقت عملیات، هیچ خبری از همسرانمان نداشتیم..... با همه اینها، از خدا پنهان نیست که

روایت‌هایشان به آنها اشاره کرده‌اند، در انتهای کتاب و در فصلی مجزا آورده است. اگرچه بهتر بود تصاویر مربوط به هر روایت، در انتهای همان روایت گذاشته می‌شد.

## در خاک اهواز، از تمام ایران

در این کتاب، گذشته راویان قبل از حضور در اهواز نیز نوشته شده و به روایت زندگی آنها در کیانپارس افزوده شده است، زنانی که بجز چند مورد، باقی اهل کرمان هستند؛ در روایت‌هایشان به چگونگی زندگی مردم کرمان از دهه‌های ۴۰ تا ۶۰ نیز اشاره کرده‌اند و از این منظر، این کتاب بازتابی از شرایط فرهنگی و زیست مردم کرمان است.

از هر دریچه‌ای به جنگ هشت ساله نگاه کنیم، جنگ ما تفاوت‌های بسیاری با دیگر جنگ‌ها دارد، نمونه‌اش همین زندگی در شرایط جنگی که هر زنی تاب و تحمل آن را ندارد. اینکه صبح بایک لبخند از همسر جوانت جدا شوی و منتظر بمانی برای رسیدن خبری از سالم بودن، شهادت، جانبازی و یا اسارت او، انتظاری که از هر کسی ساخته نیست: «دوست داشتیم وقتی همسرانمان از خط برمی‌گشتند، خوش‌پوش باشیم. جنگ، قسمتی از زندگی ما بود؛ احساسات، بخش دیگر.»

روایت‌ها را که می‌خوانی گویی مقابل تک‌تک راویان نشسته‌ای و با کماچوو چای، چشم به لب‌های ترک‌خورده و خسته‌ای داری که هر لحظه گنجشک



کوچک انتظارشان بر لب پنجره خاطرات نشسته است: «۳۲ سال از پایان جنگ گذشته و حالا حاج حسین که در کرمان دستی در کشاورزی دارد، گاه که با کفش‌های گلی و خاکی به خانه برمی‌گردد، لب پله می‌نشینم و کفش‌هایش را پاک می‌کنم و خانم حاجبی را به یاد می‌آورم که روزی در کیانپارس، پوتین‌های شهید حاجبی را با حالتی عرفانی و خاضعانه پاک می‌کرد. دل خوشی‌های زندگی کم نیست.»

## هیچ‌یک ته دل‌مان دوست نداشتیم

همسران در آن آمبولانس باشد. اسمش خودخواهی نبود؛ ذات آن وضعیت بود. ما همگی تقریباً اول راه مشترک بودیم.»

حیدری ۲۵ روایت کوتاه و بلند را از چندین و چند مصاحبه با بانوانی که مدتی را ساکن ساختمان کیانپارس بوده‌اند، در این کتاب به رشته تحریر درآورده و هر روایت را مستقل درنظر گرفته است. او برای استناد بیشتر صحبت راویان، تصاویری که در

هیچ‌یک ته دل‌مان دوست نداشتیم همسران در آن آمبولانس باشد. اسمش خودخواهی نبود؛ ذات آن وضعیت بود. ما همگی تقریباً اول راه مشترک بودیم.»



گاهی عنوان یک کتاب، برای آدمی تداعی کننده دورانی از زندگی اوست، برای من هم نام یک کتاب، یادآور خاطرات گذشته بود. کتابی با عنوان «ساختمان کیانپارس». عنوانی که شاید شما آن را یک اسم معمولی بدانی؛ اما برای ما جنوبی‌های نزدیک اهواز، پر از خاطره است. کیانپارس؛ محله‌ای در غرب اهواز و به موازات کارون



وقتی فردی قدم به دنیای مترجمی می‌گذارد از اولین چیزهایی که یاد می‌گیرد انواع روش‌های ترجمه و جایگزینی متن است. دسته‌بندی‌های مختلفی برای یک نوع ترجمه وجود دارد ولی معروف‌ترین و قابل توجه‌ترین مورد سه نوع ترجمه آزاد، کلمه به کلمه و تحت‌اللفظی است

بخش قابل توجهی از کتاب‌هایی که می‌خوانیم ایرادات فنی و دستوری وجود دارد. گاهی حتی در رساندن مفهوم ماجرا نیز مشکل وجود دارد. اما مترجم هرچه پخته‌تر می‌شود بیشتر به ترجمه‌های مفهومی روی می‌آورد و متن باکیفیت‌تر و قابل قبول‌تری ارائه می‌دهد. این پنج نوع دسته‌بندی براساس گفته‌های کتفورد و نیومارک هستند و قاعده‌تاً انواع بیشتر و مفصل‌تری هم وجود دارد که بهتر است یک مترجم خوب با آنها آشنا باشد. حالا که خیلی کلی درباره چند نوع ترجمه صحبت کردم برای اینکه موضوع را بهتر بررسی کنیم در مطلب یا مطلب بعدی چند مثال از ترجمه کتاب‌ها می‌زنم تا اهمیت این موضوع بیشتر و بهتر مشخص شود.